

**بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور
(مورد مطالعه: اعضای هیات علمی دانشگاه‌های شهر تهران)**

نرگس متقی^۱

زهرا حضرتی صومعه^۲

زهرا قاسمی^۳

تاریخ وصول: ۹۸/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۲۵

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور انجام شده است. چارچوب نظری تحقیق با استفاده از نظریه‌های هانتینگتون، میلبراث و گوئل، لیپست، دال، پای، ولچ، تیشلر، گولومبوک و فی وش طراحی شد. روش تحقیق پیمایشی و از نوع تبیینی، کاربردی، پهنانگر، مطالعه خرد و مقطعی است. جامعه آماری این پژوهش اعضای هیات علمی تمام وقت (غیر از علوم پزشکی) دانشگاه‌های دولتی و آزاد اسلامی شهر تهران می‌باشند که حجم نمونه بدست آمده ۳۸۲ نفر و با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای و سهمیه‌ای اطلاعات گردآوری شد. ابزار گردآوری اطلاعات پرسشنامه محقق ساخته که اعتبار ابزار محتوایی صوری و اعتماد با آلفا کرونباخ محاسبه و ۰/۷۸ به دست آمد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بین موانع فرهنگی و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان ارتباط مؤثر برقرار است. آزمون رگرسیون نشان داد که متغیرهای تحقیق توانسته‌اند حدود ۴۲ درصد از کل تغییرات متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) را پیش‌بینی کنند. به طوری که از بین موانع فرهنگی مؤثر، عدم باور زنان به توانایی خویشتن با ضریب رگرسیونی ۰/۴۰۳، متغیر فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه با ضریب رگرسیونی ۰/۳۳۸ و متغیر فرهنگ سیاسی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۸۹ و متغیر الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۶۸ به ترتیب بالاترین تأثیر رگرسیونی را روی متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) داشته‌اند.

واژگان کلیدی: مدیریت سیاسی، زنان، خودباوری، مردسالاری، فرهنگ سیاسی.

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
Zahra.hazrati@gmail.com

۳- استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

یکی از مهم ترین عواملی که در راستای تداوم حیات بشر دارای اهمیت است، تعامل و مشارکت بین افراد به عنوان ضرورت گریزناپذیر زندگی اجتماعی است. مشارکت مردم در فرآیند توسعه یکی از مهم ترین راه های رسیدن به توسعه واقعی و بادوام است. مشارکت^۱ شرکت فعالانه انسان ها در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به طور کلی تمامی ابعاد حیات است. از این رو تشویق به مشارکت و تسهیل در فرآیند تحقق آن همواره مورد توجه برنامه ریزان و مصلحان اجتماعی بوده است (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۵۶۸). یکی از شاخص های مهمی که به عنوان معیار توسعه ی جنسیتی و نیز توانمندسازی زنان مورد توجه قرار می گیرد، میزان مشارکت زنان در تصمیم گیری های کلان کشور، و همچنین حضور آنان در پست های مدیریتی است.

دستیابی زنان به قدرت سیاسی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه و بسیج آن ها در قالب مشارکت مؤثر و سازمان یافته در فرآیند توسعه پایدار جایگاه ویژه ای دارد. اگرچه زنان ایران، نقش فعال و سازنده ای در شکل گیری و نهادینه شدن روند انقلاب اسلامی داشته اند، ولی آنچنان که شایسته است از سهم متناسب در ساخت قدرت سیاسی برخوردار نشده اند و در مواضع و تصمیم گیری ها و مناصب قدرت، حضوری کم رنگ دارند. علی رغم برنامه ریزی هایی که در این حوزه انجام شده است حضور زنان در پست های مدیریتی هنوز چشم گیر نیست و به نظر می آید که زنان در مسیر پیشرفت شغلی خود در سطوح مدیریتی با مسائل و مشکلات زیادی روبه رو هستند که این موضوع نه تنها در کشورهای در حال توسعه، که در کشورهای توسعه یافته نیز هنوز در حد یک مسئله باقی مانده است و صاحب نظران نتوانسته اند آن گونه که باید و شاید پاسخی برای آن بیابند.

بر اساس آمارهای رسمی کشور، بیش از نیمی از جمعیت ۸۰ میلیونی جامعه ایران را زنان تشکیل می دهند. مشارکت زنان در جامعه بدان جهت از ارزش و اعتبار برخوردار است که زمینه را برای ایجاد توسعه پایدار مهیا می سازد. اصلی ترین وظیفه هر ایرانی به ویژه زنان، رسیدن به سرچشمه های دانایی است. چرا که «تنها با خردورزی افراد جامعه است که آن جامعه به سوی خیر و نیکی هدایت می شود» (اسکف، ۱۹۷۵: ۴۶۰).

توانمندشدن سیاسی دارای دو بعد اصلی «مشارکت و کنشگری سیاسی» و «نخبگی سیاسی» است و زنان نخبه ی سیاسی در مسیر توانمندشدن، از چهار محیط فردی، خانوادگی، سیاسی و اجتماعی متأثر هستند که از این میان، محیط خانوادگی بیش ترین اثرگذاری را بر این زنان و توانمندی هایشان دارد.

محیط سیاسی و زمینه‌های تشویقی این حوزه، بر شکل‌گیری و میزان توانمندشدن این زنان اثرگذار است (مدرس زاده، نوابخش و نوذری، ۱۳۹۷).

طی چند دهه گذشته، جامعه زنان تحولاتی را از سر گذرانده است. با افزایش آگاهی و گسترش آموزش عالی، آنان توانمندی‌های خود را ارتقا داده‌اند و دیگر نمی‌توان زنان را در حاشیه مناسبات سیاسی - اجتماعی نگه داشت. اکنون آن‌ها خواهان پایگاه‌هایی هستند. طی سال‌های اخیر در میان فعالان حوزه زنان این مطالبه ایجاد شد که باید سهم زنان از پست‌های مدیریتی افزایش پیدا کند. از آنجایی که در حال حاضر، سهم زنان از مناصب مدیریتی در بهترین شرایط حدود ۳ درصد برآورد می‌شود، در صورتی که بر اساس برنامه ششم توسعه باید سهم زنان به میزان ۳۰ درصد می‌رسید. با این حال، در تمام دوره‌های تاریخی مشاهده می‌کنیم که مهم‌ترین شغل‌های مدیریتی که نیازمند تصمیم‌گیری‌های اساسی و سرنوشت‌ساز در سطح جامعه است، همواره در اشغال مردان بوده و زنان کم‌تر از آن بهره‌مند بوده‌اند. با اینکه اصل ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر ایجاد شرایط مساوی برای همه افراد جهت احراز مشاغل تأکید دارد، اما چنین به نظر می‌رسد که نوعی تقسیم کار جنسی از حیث تصدی مشاغل در سطوح مختلف مدیریتی در جامعه وجود دارد بدون این که جنبه قانونی داشته باشد.

فرهنگ سیاسی زنان بر روی مشارکت سیاسی آنان تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین همه مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی شامل نگرش نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی حاکم، دانش سیاسی، نگرش زنان نسبت به توانمندی سیاسی خود و هنجارمند دانستن مشارکت سیاسی زنان با مشارکت سیاسی زنان رابطه معنادار مثبت نشان دادند (بنی فاطمه و پناهی، ۱۳۹۴). بنابراین باید این مسئله مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد که چرا زنان ایران علی‌رغم توانمندی‌های فردی اجتماعی خود تاکنون نتوانسته‌اند به سطوح کلان مدیریت سیاسی جامعه دست یابند. واقعیت این است که زنان برای دستیابی به مقامات بالای سیاسی، همواره دچار موانع اجتماعی، سیاسی، حقوقی، عرفی و فرهنگی بوده‌اند. آنان نه تنها نمی‌توانند به عنوان سفیر، قاضی، دادستان، وزیر و رئیس‌جمهور انتخاب شوند، بلکه حتی زنان ایران تاکنون موفق نشده‌اند در هیچ یک از ارکان ستادی حکومت سهم درخور و شایسته‌ای را به خود اختصاص دهند. حضور زنان در مدیریت‌های سیاسی، در تقویت و یا تضعیف نظام سیاسی اثر قاطع دارد. اگر نظام سیاسی مورد تأیید جامعه باشد، فعالیت سیاسی زنان سیستم سیاسی را تقویت می‌کند و در صورت عدم پذیرش نظام سیاسی از سوی مردم جامعه، حضور سیاسی زنان موجب تضعیف نظام سیاسی می‌گردد. با توجه به اینکه درصد زیادی از زنان جامعه ایران تحصیل کرده می‌باشند که دارای آگاهی‌های علمی، تخصصی و فنی بالقوه هستند ولیکن زنان برای دستیابی به مقامات سیاسی، همواره با موانع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و عرفی روبرو بوده‌اند. رفع این موانع، مستلزم مهندسی فرهنگی و نهادی شدن فرهنگ

سیاسی زنان و حضور فعال آنان در عرصه‌های مدیریتی کلان است که بدون این امر توسعه پایدار تحقق نخواهد یافت. با توجه به مطالبی که ذکر گردید این پژوهش درصدد پاسخگویی به این سوال است: مهمترین موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور بعد از انقلاب اسلامی ایران چیست؟

در رابطه با این پژوهش، چه در داخل و چه در خارج از کشور مطالعاتی وجود دارد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

مدرس‌زاده، نوابخش و نوذری (۱۳۹۷) به بررسی عوامل مؤثر بر توانمندشدن زنان نخبه سیاسی (مورد مطالعاتی: زنان نماینده در مجلس شورای اسلامی) پرداخته‌اند. روش‌شناسی، مبتنی بر بهره‌گیری از تکنیک تحلیل محتوای کمی و کیفی و تکنیک مصاحبه نیمه ساخت‌یافته در جمع‌آوری داده‌ها و متون مصاحبه‌هاست؛ جامعه‌ی آماری این پژوهش را زنان نخبه در عرصه‌ی سیاست تشکیل می‌دهند و در راستای ساماندهی داده‌های استخراج شده و ارائه الگوی نهایی نیز از نرم افزار تحلیل داده‌های کیفی مکس کیو. دی. ای استفاده شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش، توانمندشدن سیاسی دارای دو بعد اصلی «مشارکت و کنشگری سیاسی» و «نخبگی سیاسی» است و زنان نخبه‌ی سیاسی در مسیر توانمندشدن، از چهار محیط فردی، خانوادگی، سیاسی و اجتماعی متأثر هستند که از این میان، محیط خانوادگی بیش‌ترین اثرگذاری را بر این زنان و توانمندی‌هایشان دارد. پس از این، محیط سیاسی و زمینه‌های تشویقی این حوزه، بر شکل‌گیری و میزان توانمندشدن این زنان اثرگذار است.

نوروزی باغکمه و حیدریان دولت‌آبادی (۱۳۹۷) در پژوهشی به بررسی «جایگاه حقوق اساسی بانوان در راستای مشارکت سیاسی (با نگاهی به زمینه‌ها، موانع و راهکارهای توسعه‌ی سیاسی این مسئله در قوانین جمهوری اسلامی ایران)» پرداخته‌اند. این پژوهش بر مبنای شیوه اسنادی، تنظیم شده است، اما به منظور غنای مطلب، تلاش شده است در تشریح نظرات از یافته‌های پژوهشی سایر محققان نیز استفاده گردد. روح قوانین جمهوری اسلامی ایران به ویژه قانون اساسی بر اساس مبانی اسلامی خود به حقوق طبیعی زنان و حق مشارکت سیاسی اجتماعی آنان نگاهی متفاوت داشته، آنان را به رسمیت شناخته و قوای حاکم را به بسترسازی مقتضی برای نیل به آن موظف کرده است. به رغم وجود بسترهای قانونی برای مشارکت سیاسی بانوان، در عمل پاره‌ای از محدودیت‌های ساختاری بر سر راه این مشارکت وجود دارد. چنانکه سهم اندک زنان جامعه ما در عرصه سیاسی به ویژه در سطح نخبگان و مناصب عالی سیاسی مؤید این نکته می‌باشد.

«فراتحلیل چهار دهه پژوهش در حوزه مشارکت زنان» توسط سهیلا صادقی فسائی و عاطفه خادمی انجام شده است. در این پژوهش با فرا تحلیل ۲۹ پایان‌نامه، ۲۱۲ کتاب و ۱۲۳ مقاله که به ترتیب از

پایگاه‌های اطلاعاتی ایران داک، کتابخانه ملی و سایت نورمگز استخراج شده، به این یافته مهم نائل آمده که حوزه مشارکت زنان، در بدنه نخبگانی و دانشگاهی از بعد از انقلاب تاکنون از روند مشخصی که ذیل آن بتوان به ارائه مدلی نظام‌مند از کم و کیف مشارکت زنان در تمامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست یافت، برخوردار نبوده و به صورتی مشهود تحت تأثیر فضاهای گفتگمانی دولت‌های حاکم بوده است و متأسفانه نگاه جزئی و موردی نسبت به مشارکت زنان در عرصه‌های محدود (اقتصادی- سیاسی) منجر به غفلی مهم در شکل‌گیری نگاهی همه جانبه به این حوزه گردیده است.

پناهی و بنی فاطمه (۱۳۹۴) به بررسی «فرهنگ سیاسی و مشارکت سیاسی زنان» پرداخته‌اند. نتایج تحقیق حاکی از این بود که فرهنگ سیاسی زنان بر روی مشارکت سیاسی آنان تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین همه مؤلفه‌های فرهنگی سیاسی، شامل نگرش نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی حاکم، دانش سیاسی، نگرش زنان نسبت به توانمندی سیاسی خود و هنجارمند دانستن مشارکت سیاسی زنان با مشارکت سیاسی زنان رابطه معنی‌دار مثبتی نشان دادند.

یافته‌های منتشرشده از گزارش توسعه‌ی انسانی در سال ۲۰۱۴، کشور ایران از لحاظ شاخص نابرابری جنسیتی با امتیاز ۰/۴۸۵ در بین کشورهای جهان دارای رتبه‌ی ۸۸ است. از نگاه صندوق جمعیت سازمان ملل، برابری جنسیتی زمانی حاصل می‌شود که مردان و زنان در توزیع قدرت و اثرگذاری در معادلات آن سهمی برابر داشته باشند؛ از فرصت‌های برابر و استقلال مالی از طریق کار و تجارت برخوردار شده باشند؛ دسترسی مشابهی به آموزش، فرصت‌های پیشرفت و شکوفایی استعدادها داشته باشند و مسئولیت خانه و فرزندان به طور مشترک میان مرد و زن تقسیم شده باشد.

سگونیو و همکاران در سال ۲۰۱۴ به بررسی «جنس، توسعه و رشد در کشورهای آفریقایی» پرداختند. آنان به این نتیجه رسیدند که در آفریقا هرچند توسعه‌ی اقتصادی به دلیل ترغیب یکپارچگی اجتماعی صورت گرفته و همراه با آن پشتیبانی از سرمایه‌گذاری زنان با رویکرد سرمایه‌ی اجتماعی در حال گسترش است. لذا ایجاد فرصت‌های شغلی با درآمد بالا، که منجر به بهبود شرایط اقتصادی زنان می‌شود اما نتوانسته است شرایط حضور سیاسی زنان آفریقایی را در صحنه اجتماعی بهبود ببخشد.

بریک و همکاران در سال ۲۰۰۹ در پژوهش خود به این نتیجه رسیدند: توسعه به تنهایی قادر به بهبود مشارکت نیروی کار زنان یا از میان برداشتن طبقه بندی جنسیتی مشاغل و نهادهای تبعیض‌گر فرهنگی نیست و تغییر وضعیت زنان به جای اتکای صرف به توسعه‌ی اقتصادی نیازمند مداخله‌ی مستقیم اجتماعی است.

فرزانا بری در سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای با عنوان «مشارکت سیاسی زنان: مسائل و چالش‌ها» می‌نویسد: موانع ساختاری و کارکردی ای که در برابر مشارکت سیاسی زنان وجود دارد، محصول روابط اجتماعی و

سیاسی موجود در یک جامعه است. وی هم‌چنین معتقد که به دلیل عدم حضور زنان در رأس اجتماعات انسانی، آن از وسایل مشارکت سیاسی مانند مهارت‌های سیاسی، منابع اقتصادی، آموزش، یادگیری و دسترسی به اطلاعات محروم‌اند و فرصت‌های آموزش، سلامت و اشتغال، به طور مستقیم، با توانایی زنان در خلق فضای مناسب مرتبط با سیاست و توسعه پیوند دارد.

پژوهش‌های انجام شده داخلی پیرامون موضوع، عمدتاً به بررسی مشارکت سیاسی زنان در سطوح پایین و میانی پرداخته‌اند. ضمن اینکه پژوهش‌های خارجی، با توجه به مقتضیات آن جوامع انجام شده و شاخص‌های مربوط به موانع فرهنگی در آن جوامع به طور کامل منطبق با شرایط و مقتضیات فرهنگی، اجتماعی و ... در کشور ما نیست که در این زمینه نیاز به بومی‌سازی شاخص‌ها می‌باشد. با مطالعه و بررسی پژوهش‌های داخلی و خارجی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که موضوع مطرح در این پژوهش و پرداختن به آن ضروری است.

با توجه به اینکه طرح چارچوب نظری می‌تواند از میان نظریات موجود با توجه به موضوع پژوهش انتخاب شود، لذا برای چارچوب نظری در این پژوهش - بررسی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور (بعد از انقلاب اسلامی ایران) - از نظریه نظریه‌پردازانی هم‌چون هانتینگتون، میلبراث و گوئل، لیپست، دال، پای، ولچ، تیشلر، کولومبوک و فی‌وش استفاده شده است.

هانتینگتون یکی از نظریه‌پردازان اصلی در توسعه سیاسی می‌باشد و از دیدگاه ساختاری به توسعه سیاسی نگاه می‌کند. ساموئل هانتینگتون و مایرون واینر معتقدند که مشارکت در نظام‌های دموکراسی به منزله مشروعیت آن نظام سیاسی است (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۲۱۵). اساسی‌ترین ایده او این است که مشارکت سیاسی بدون «نهادمندی» ابزار مشارکت امکان‌پذیر نیست. به همین جهت وی استواری نظام سیاسی را مشروط به تعادل بین نهادمندی سیاسی و تقاضاهای مشارکت می‌داند که در این صورت آن نظام استوار باقی می‌ماند. در مواردی که نهادمندی سیاسی بالا و مشارکت پایین باشد استبداد به وجود می‌آید (مانند دهه ۴۰ در ایران) و در مواردی که مشارکت سیاسی بالا و نهادمندی سیاسی پایین باشد. هرج و مرج رخ می‌دهد (رضایی، ۱۳۷۵: ۵۴).

میلبراث و گوئل در کتاب «مشارکت سیاسی» خود عنوان می‌کنند که نظام سیاسی و فرهنگ سیاسی در رفتار سیاسی شهروندان مؤثر می‌باشد و لذا تفاوت در الگوهای رفتار سیاسی از فرهنگی به فرهنگ دیگر را طبیعی فرض می‌کنند. این دو رفتار، انسان‌ها را در صحنه سیاسی یا مشارکت آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: رفتار داده‌ها و ستانده‌ها. داده‌ها شامل رفتارهایی مانند رأی دادن، اعتراضات، برخوردها و مبارزات طبقاتی و ستانده‌ها شامل رفتارهایی از قبیل عدالت، خدمات و نظم عمومی می‌باشد (میلبراث، ۱۳۸۶: ۲۳). لیپست معتقد است بین مشارکت سیاسی و عوامل اجتماعی و اقتصادی همبستگی قوی وجود

دارد. وی زیربنای نظریه خود را همانند مارکس، زیربنای اقتصادی قرار می‌دهد و توسعه اقتصادی (مانند سطح بالای صنعتی شدن، فراگیری آموزش و پرورش و شهری شدن) را برای توسعه سیاسی پیش‌شرط و پیش‌نیاز اساسی می‌داند. دموکراسی از نظر وی سیستم سیاسی است که امکان و فرصت منظم و دوره‌ای را برای تغییر دولت بوسیله قانون فراهم می‌کند (لیپست، ۱۹۷۳: ۵۳).

رابرت دال معتقد است بین میزان اثربخشی سیاسی و میزان مشارکت سیاسی رابطه مستقیمی وجود دارد. یعنی به هر اندازه که میزان اثربخشی سیاسی بیش‌تر شود میزان مشارکت سیاسی شهروندان نیز بیش‌تر می‌شود و بالعکس. بر این اساس گفته می‌شود اگر مردم تصور داشته باشند که مشارکت آن‌ها هیچ تأثیری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی ندارد و از شرکت در فعالیت‌های سیاسی سودی عایدشان نمی‌شود در مشارکت دخالت نمی‌کنند و بی‌طرفی را ترجیح می‌دهند. اما اگر فرد معتقد باشد که دانش و آگاهی او کم‌تر از آن است که بتواند بر تصمیم‌گیری‌ها اثر بگذارد ترجیح می‌دهد که منفعلانه عمل کند و در سیاست کم‌تر دخالت کند. همچنین اگر فرد خود را واجد شرایط لازم بداند و آگاهی و کارایی سیاسی را در خود ببیند احتمال بیش‌تری دارد که در امور سیاسی مشارکت داشته باشد (دال، ۱۳۷۴: ۱۰۵).

لوسین پای بیان می‌کند: در تمام نظام‌های سیاسی، حداقل دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: یکی فرهنگ سیاسی نخبگان و دیگری فرهنگ سیاسی توده‌ها. به باور پای، فرهنگ سیاسی نخبگان، با امتیازها، احساسات و الگوهای رفتاری سر و کار دارد که در درون نظام سیاسی از طریق گردش کارویژه استخدام سیاسی به نقش‌های فعالی دست یافته و بر برون دادهای نظام تأثیری مستقیم دارند؛ و فرهنگ سیاسی توده‌ها نیز از ایستارها و سمت‌گیری‌های مردم (به مثابه یک کل) در قبال سیاست تشکیل می‌شود که دربردارنده شهروندان مشارکت‌کننده و اعضای مردمی ساختارهای اقتدارگرا و غیراقتدارگرا است که بروندهای نظام را تحت کنترل خود ندارند (زارعی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

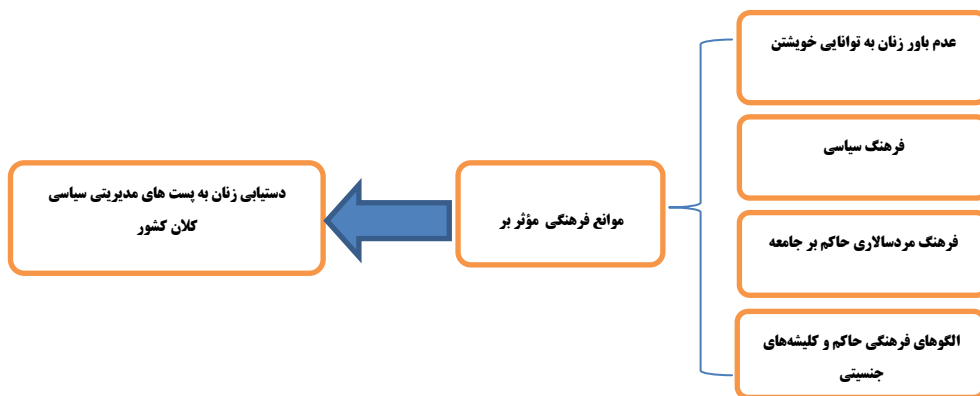
لین، یکی از اندیشمندان علوم سیاسی، درباره اهمیت نقش خانواده در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی بر این باور است که خانواده «انسان سیاسی» را پرورش می‌دهد و اصولاً زنان فکر می‌کنند که سیاست فعالیتی مردانه است چون براساس جامعه‌پذیری سیاسی، زنان در جهت نقش مادری و همسری جامعه‌پذیر شده‌اند و سیاست نیز با این نقش‌ها ناسازگار است، حتی آن دسته از زنانی که به مشاغل اداری سطح بالا دست یافتند نیز در سرپرستی مراکز اداری، مردد بودند؛ زیرا، بر این باور بودند که سیاست فعالیتی مردانه است. در مجموع، جامعه‌پذیری سیاسی در کاهش تعداد کاندیداهای زن تأثیر داشته است (Welch, 1978: 280).

در نظریه تضاد بیان می‌شود که مردان، زنان را تحت انقیاد و زیردست آورده‌اند تا امتیاز و تسلط خود را در جامعه حفظ کنند. از این دیدگاه زنان به دلیل وابستگی به مردان در مقایسه با آن‌ها قدرت کم‌تری

دارند. در این بین، مردان مانند هر گروه دیگری که قدرت یا امتیاز دارد برای کنترل منابع (اقتصادی و سیاسی) مبارزه می‌کنند. بر اساس دیدگاه تضاد جامعه صحنه مبارزه برای تسلط میان گروه‌های اجتماعی است که برای منابع کمیاب رقابت می‌کنند، جنسیت صحنه نیز تلاش مردانه برای حفظ قدرت و برتری و تسلط بر زنان است. بر این اساس، مردان گروه مسلط و زنان گروه مادون هستند (صفری و همکاران، ۱۳۹۷؛ به نقل از تیشلر، ۲۰۱۱).

یکی از پیش فرض‌های اولیه نظریه طرح‌واره جنسیتی آن است که دانش جنسیتی چند بعدی است. عناصر دانش مربوط به جنسیت دربرگیرنده‌ی رفتارها، نقش‌ها، مشاغل و صفات است. زن بودن با رفتارهای خاص (گل آرایی)، نقش‌های خاص (خانه‌داری)، مشاغل خاص (آموزگار مدرسه ابتدایی) و صفات خاص (پرورش دهنده‌گی) ارتباط دارد. مرد بودن، از طرف دیگر، با مجموعه‌ی رفتاری متفاوتی (بازی فوتبال)، نقش‌ها (پدر) مشاغل (مهندسی) و صفات (پرخاشگری) توأم است. دانش ما سازمان‌یافته است، به گونه‌ای که صرف دانستن برچسب جنسیتی، منجر به پیوند با این عناصر مربوط به جنسیت می‌شود. به این طریق، ساختار طرح‌واره‌های جنسیتی با اطلاعات بسیار کم، به ما امکان پیش‌بینی بیش‌تری می‌دهد (گولومبوک، فی‌وش، ۱۳۸۲: ۱۱۱-۱۱۰).

چارچوب نظری این پژوهش متأثر از نظریه نظریه پردازانی هانتینگتون، میلبراث و گوئل، لیپست، دال، پای، ولج، تیشلر، کولومبوک و فی‌وش می‌باشد که بر اساس چارچوب نظری، مدل نظری مطرح می‌شود.



شکل (۱): مدل نظری پژوهش

با توجه به پیشینه تجربی، چارچوب نظری پژوهش و مدل نظری فرضیه‌های پژوهش به صورت زیر طراحی و تدوین گردید:

- ۱- به نظر می‌رسد عدم باور زنان به توانایی خویشتن در دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.
- ۲- به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی بر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.
- ۳- به نظر می‌رسد فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه در دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.
- ۴- به نظر می‌رسد الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی بر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.

روش

تحقیق حاضر، براساس چگونگی به دست آوردن داده‌های مورد نیاز، پیمایشی و از نوع تبیینی است. از نظر هدف تحقیق، یک بررسی کاربردی^۱، از نظر وسعت، پهنانگر^۲، از نظر قلمروی تحقیق، یک مطالعه خرد^۳ و از نظر زمانی، مقطعی^۴ است. اطلاعات پژوهش در دو مرحله گردآوری شده است، گردآوری اطلاعات اولیه از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفت و سپس با روش میدانی اطلاعات جمع‌آوری شد. جامعه آماری تحقیق حاضر در بخش کمی پژوهش، شامل همه اعضای هیأت علمی تمام وقت زن و مرد (غیر از علوم پزشکی) دانشگاه‌های دولتی و آزاد اسلامی شهر تهران است که تعداد آن‌ها به ترتیب در دانشگاه دولتی ۴۶۹۵ نفر و دانشگاه آزاد اسلامی ۲۷۰۲ نفر برآورد شده است. جهت تعیین حجم نمونه از فرمول تعیین حجم نمونه کوکران استفاده و حجم نمونه ۳۸۲ نفر بدست آمد. روش نمونه‌گیری در این پژوهش، نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای و سهمیه‌ای است. ابزار اصلی گردآوری داده‌ها پرسش‌نامه‌ی محقق‌ساخته و ابزار تکمیلی مصاحبه و مشاهده است. اعتبار استفاده شده در این پژوهش، اعتبار محتوایی صوری است. در این تحقیق برای سنجش قابلیت اعتماد پرسشنامه از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شده است. بدین صورت که پرسش‌نامه‌ی اولیه‌ی تحقیق در بین نمونه‌ای (۳۰ نفر) که کاملاً تصادفی انتخاب شدند، پخش شد (پیش‌آزمون)، سپس از طریق نرم‌افزار (SPSS) آلفای کرونباخ بررسی شد. با توجه به اینکه ضریب آلفای شاخص‌های این پژوهش، بالای ۷۰٪ به دست آمد؛ لذا گویه‌های طراحی شده، دارای قابلیت اعتماد (پایایی) است.

1- Applied
2- Extensive
3- Microlevel
4- Cross Sectional

جدول (۱): پایایی متغیرهای مورد مطالعه

متغیرها	مقدار آلفا
عدم باور زنان به توانایی خویش	۰/۷۹
فرهنگ سیاسی	۰/۸۲
فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه	۰/۶۹
الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه های جنسیتی	۰/۸۹
دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور	۰/۷۶
پایایی کل	۰/۷۸

تعاریف نظری و عملیاتی متغیرها:

خودباوری^۱

تعریف نظری: عملکرد هر فرد از باور او نسبت به خود مشتق می‌شود و این باورها هستند که به افراد کمک می‌کنند یا آسیب می‌رسانند. در واقع باورهای افراد از خود، مفاهیم اصلی هستند که افراد بر اساس آن‌ها زندگی می‌کنند. باورها تصویری از نقاط ضعف و قوت، توانایی‌ها و ارتباطشان با دنیای خارج، به عبارتی باور افراد نسبت به خود همه چیز را در زندگی تحت تأثیر قرار می‌دهد (مک کی و فائینگ، ۱۳۸۴: ۹).

تعریف عملیاتی: خودباوری زنان با ابعاد توانایی زنان در اداره کشور، تشکیل احزاب سیاسی توسط زنان، ایفای نقش نمایندگی مجلس، وزیر و ریاست جمهوری توسط زنان، انجام مسئولیت‌های خارج از خانه، قاطعیت زنان در تصمیم‌گیری مهم مورد سنجش قرار گرفته است.

فرهنگ سیاسی^۲

تعریف نظری: اصطلاح فرهنگ سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم برای نخستین بار توسط آلموند در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شده است. وی معتقد است که هر نظام سیاسی شامل الگوهای خاصی از سمت‌گیری است و این الگو را فرهنگ سیاسی می‌نامند (آلموند، ۱۳۷۵). فرهنگ سیاسی که میان بخش عظیمی از افراد جامعه مشترک می‌باشد مجموعه‌ای از آرمان‌ها، نگرش‌ها و طرز برخورد‌های کم و بیش ثابت درباره قدرت و سیاست است که تحت تأثیر عقاید، نمادها، ارزش‌ها و باورهای افراد و در متن تاریخ و حیات جمعی آن‌ها شکل می‌گیرد و به رفتارها و کنش‌های سیاسی در قبال نظام سیاسی جهت می‌دهد (اختر شهر، ۱۳۸۶: ۵۷).

تعریف عملیاتی: فرهنگ سیاسی با ابعاد، ارزش‌های سیاسی، نگرش‌های سیاسی و دانش‌های سیاسی در گویه‌های طیف لیبرت مورد سنجش قرار می‌گیرد. بعد ارزش‌های سیاسی با مؤلفه‌هایی چون

1- Self-esteem

2- political culture

مدارا و بردباری، دلبستگی و وفاداری و عدالت‌خواهی و نیز بعد نگرش‌های سیاسی با مؤلفه‌هایی چون باورهای سیاسی و احساسات سیاسی نسبت به نظام سیاسی حاکم؛ هم‌چنین دانش‌های سیاسی با مؤلفه‌هایی چون شناخت ساختارها و نخبگان و مفاهیم سیاسی مورد سنجش قرار می‌گیرند.

فرهنگ مردسالاری^۱

تعریف نظری: مجموعه‌ی منسجمی از ارزش‌ها یا نظریه‌ها درباره‌ی تفاوت‌های زیست‌شناختی زن و مرد است که نابرابری را توجیه می‌کند. این ایدئولوژی مبنای تمام چیزهایی است که اعضای جامعه درست، طبیعی و مناسب می‌پندارند (گروسی، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

تعریف عملیاتی: برای عملیاتی کردن این مفهوم از ۱۱ گویه در قالب طیف لیکرت پنج گزینه‌ای استفاده شده است که در سطح مقیاس ترتیبی مورد سنجش قرار گرفته‌اند. نمونه‌ای از گویه‌های مورد استفاده عبارتند از: همه‌ی مردان از نظر طبیعی قویتر از زنان هستند، زنان ذاتاً سلطه‌پذیر و تابع هستند، همه‌ی زنان احساساتی هستند، سرشت خاص زنان موجب شده آن‌ها عاطفی‌تر از مردان باشند و ...

کلیشه‌های جنسیتی^۲

تعریف نظری: مجموعه‌ی ساختاریافته‌ای از باورها درباره‌ی ویژگی‌ها و صفات شخصیتی زنان و مردان است (گروسی، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

تعریف عملیاتی: باورهای قالبی جنسیتی از شاخص‌های نگرش منفی نسبت به توانایی‌ها، صفات و ویژگی‌های شخصیتی زنان تشکیل شده است. برای عملیاتی کردن این مفهوم از ۱۰ گویه در قالب طیف لیکرت پنج گزینه‌ای بهره برده‌ایم که با طیف لیکرت مورد سنجش قرار گرفته‌اند.

مدیریت سیاسی کلان^۳

تعریف نظری: هر ساختار سیاسی که در قالب یک کشور تجلی می‌یابد برای رسیدن به اهداف خود به سازوکارهایی نیازمند است که علاوه بر متناسب بودن با ساختار جغرافیایی و اجتماعی می‌بایست متناسب با تحولات زمانی از دینامیسم کافی نیز برخوردار باشد. حکومت یک سازمان اداری است که بر بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلات قانونی کشور استوار است و بر اساس خواست و رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص، پای می‌گیرد (مجتهدزاده و حافظ نیا، ۱۳۸۸).

تعریف عملیاتی: مدیریت سیاسی کلان جامعه، در سطح نخبگان در نظر گرفته می‌شود. این سطح معمولاً در حیطه‌ی زنانی با کیفیت، در مراتب تحصیلات عالی، آگاه، متخصص و با علاقه و تعهد اجتماعی

1- Patriarchal culture

2- Sex stereotypes

3- Macro political management

است. حضور در وضعیت اخذ تصمیم برای جامعه مهم‌ترین ویژگی این سطح از مدیریت سیاسی جامعه است.

یافته‌ها

یافته‌های توصیفی؛ میانگین سنی پاسخگویان ۵۲/۴۹ سال؛ ۲۱ درصد پاسخگویان زن و ۷۹ درصد مرد؛ ۱۵ درصد مری، ۶۰ درصد استادیار، ۱۵ درصد دانشیار، ۱۰ درصد استاد؛ ۸۸ درصد پاسخگویان متأهل؛ ۶۵ درصد دانشگاه دولتی و ۳۵ درصد دانشگاه آزاد اسلامی هستند. یافته‌های توصیفی متغیرها نشان می‌دهد که عدم باور زنان به توانایی خویشتن با میانگین ۳/۹۲ بیش‌ترین و متغیر کلیشه‌های جنسیتی با میانگین ۳ کم‌ترین میانگین را در موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور دارند.

جدول (۲): توصیف متغیرهای پژوهش

متغیرها	موافق	نه موافق نه مخالف	مخالف	میانگین
عدم باور زنان به توانایی خویشتن	۸۰/۳	۱۴/۴	۵/۳	۳/۹۲
فرهنگ سیاسی	۵۳	۲۲	۲۵	۳/۸۷
فرهنگ مردسالاری	۷۴	۱۴	۱۲	۳/۳۷
کلیشه‌های جنسیتی	۴۵/۱	۲۴/۹	۳۰	۳
مدیریت سیاسی کلان	۵۸/۵	۲۲/۶	۱۸/۷	۳/۳۷

یافته‌های استنباطی

برآورد آزمون نرمال بودن متغیرها (KS)

جدول شماره (۳): آزمون نرمال بودن توزیع متغیر کولموگراف سیمرنف

آماره آزمون	سطح معنی داری
۰/۶۴۵	۰/۳۱۸

همانگونه که در جدول بالا مشاهده می‌گردد آزمون کولموگراف سیمرنف برای نمره مدیریت سیاسی کلان معنادار نیست ($p=0/318$) و بنابراین دارای توزیع نرمالی است و می‌توان از تحلیل‌های پارامتریک برای آن استفاده کرد.

بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

فرضیه اول: به نظر می‌رسد عدم باور زنان به توانایی خویش در دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.

جدول (۴): آزمون ضریب همبستگی پیرسون بین عدم باور زنان به توانایی خویش و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

عدم باور زنان به توانایی خویش		دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور	
R	۱	۰/۶۹۱**	۰/۶۹۱**
Sig.		۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
N	۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲
دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور		عدم باور زنان به توانایی خویش	
R	۰/۶۹۱**	۱	۰/۶۹۱**
Sig.	۰/۰۰۰		۰/۰۰۰
N	۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲

نتایج نشان می‌دهد که دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور در فاصله اطمینان ۹۹ درصد با سطح معناداری، Sig=0/000 با عدم باور زنان به توانایی خویش همبستگی معکوس معناداری دارد و با توجه به قدر مطلق ضریب همبستگی که برابر است با $r = -0/691$ شدت این رابطه قوی ارزیابی می‌شود و علامت این ضریب که منفی است گویای جهت معکوس رابطه بین دو متغیر می‌باشد. به عبارت دیگر هر چقدر عدم باور زنان به توانایی خویش افزایش یابد دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور کاهش می‌یابد و بالعکس.

فرضیه دوم: به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی بر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.

جدول (۵): آزمون ضریب همبستگی اسپیرمن بین فرهنگ سیاسی و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

شاخص‌های فرهنگ سیاسی		دانش‌های سیاسی		تکرش‌های سیاسی (نسبت به نظام سیاسی)	
R	۰/۴۳۸**	۰/۷۳۲	۰/۷۳۲	۰/۶۲۱	۰/۶۲۱
Sig.	۰/۰۱۸	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۱	۰/۰۰۱
N	۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲	۳۸۲

جدول فوق به بررسی شاخص‌های سه گانه فرهنگ سیاسی و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور پرداخته است و در این راستا، همبستگی بین متغیرها، میزان شدت و جهت رابطه آن‌ها نیز به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است. متغیر ارزش‌های سیاسی در فاصله اطمینان ۹۵ درصد با سطح معناداری Sig=۰/۰۱۸، با متغیر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور رابطه معناداری دارد. میزان شدت رابطه $r = 0/438$ می‌باشد به عبارتی شدت رابطه بین دو متغیر متوسط می‌باشد یعنی هر چه

افراد با ارزش‌های سیاسی حاکم موافق باشند به همان میزان دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان افزایش می‌یابد و بالعکس.

متغیر دانش‌های سیاسی در فاصله اطمینان ۹۹ درصد با سطح معناداری $\text{Sig}=0/000$ ، با متغیر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور رابطه معناداری دارد. میزان شدت رابطه $r=0/732$ می‌باشد. به عبارتی شدت رابطه بین دو متغیر قوی می‌باشد یعنی هر چقدر میزان دانش سیاسی زنان بالا باشد به همان میزان دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان افزایش می‌یابد و بالعکس.

متغیر نگرش‌های سیاسی (نسبت به نظام سیاسی) در فاصله اطمینان ۹۹ درصد با سطح معناداری از $\text{Sig}=0/000$ با متغیر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور رابطه معناداری دارد. میزان شدت رابطه $r=0/621$ می‌باشد به عبارتی شدت رابطه بین دو متغیر قوی می‌باشد یعنی هر چقدر زنان نسبت به نظام حاکم نگرش خوشبینانه‌تری داشته باشند به همان میزان دستیابی آنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان افزایش می‌یابد و بالعکس.

فرضیه سوم: به نظر می‌رسد فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه در دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.

جدول (۶): آزمون ضریب همبستگی پیرسون بین فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه	دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور
R	۱
Sig	۰/۰۰۰
N	۳۸۲
r	۱
Sig	۰/۰۰۰
N	۳۸۲

نتایج نشان می‌دهد که دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور در فاصله اطمینان ۹۹ درصد با سطح معناداری، $\text{Sig}=0/000$ با فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه همبستگی معکوس معناداری دارد و با توجه به قدر مطلق ضریب همبستگی که برابر است با $r=0/675$ شدت این رابطه قوی ارزیابی می‌شود و علامت این ضریب که منفی است گویای جهت معکوس رابطه بین دو متغیر می‌باشد. به عبارت دیگر هر چقدر میزان فرهنگ مردسالاری در جامعه تسلط بیشتری داشته باشد دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور کاهش می‌یابد و بالعکس.

بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

فرضیه چهارم: به نظر می‌رسد الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی بر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور تأثیر دارد.

جدول (۷): آزمون ضریب همبستگی پیرسون بین الگوهای فرهنگی حاکم، کلیشه‌های جنسیتی و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور	الگوهای فرهنگی حاکم، کلیشه‌های جنسیتی	
۰/۵۸۵	۱	R
		Sig
۰/۰۲۱		N
۳۸۲	۳۸۲	R
۱	۰/۵۸۵	Sig
		N
۳۸۲	۳۸۲	N

نتایج نشان می‌دهد که دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور در فاصله اطمینان ۹۵ درصد با سطح معناداری، $Sig = ۰/۰۲۱$ با الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی رابطه معناداری دارد و با توجه به قدر مطلق ضریب همبستگی که برابر است با $I = ۰/۵۸۵$ شدت این رابطه متوسط ارزیابی می‌شود به عبارت دیگر در صورتی که الگوهای فرهنگی حاکم بر اساس کلیشه‌های جنسیتی پایه‌گذاری شده باشند به همان نسبت دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور کاهش می‌یابد.

تحلیل رگرسیون چند متغیره؛ با استفاده از رگرسیون چند متغیره، محقق می‌تواند رابطه خطی موجود بین مجموعه‌ای از متغیرهای مستقل را با یک متغیر وابسته به شیوه‌ای مطالعه نماید که در آن، روابط موجود فی‌مابین متغیرهای مستقل نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. وظیفه رگرسیون این است که به تبیین واریانس متغیر وابسته کمک کند و این وظیفه تا حدودی از طریق برآوردن مشارکت متغیرها (دو یا چند متغیر مستقل) در این واریانس به انجام می‌رسد. این نوع تحلیل برای مطالعه‌ی تأثیرات چند متغیر مستقل در متغیر وابسته کاملاً مناسب است (کرلینجر، ۱۳۷۷؛ به نقل از حبیب‌پور و صفری شالی، ۱۳۷۷: ۴۹۵). در این قسمت متغیرهای عدم باور زنان به توانایی خویشتن، فرهنگ سیاسی، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی را به عنوان متغیرهای مستقل و متغیر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور را به عنوان متغیر وابسته وارد تحلیل کرده و آماره رگرسیون چند متغیره اجرا شده است.

مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال شانزدهم، شماره شصت و دوم، پاییز ۱۳۹۸

جدول (۸): مدل رگرسیون و معادله رابطه ای بین متغیرهای مستقل و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

ضریب همبستگی	مجدور ضریب تبیین	مجدور ضریب تبیین تعدیل شده	برآورد خطای معیار
۰/۶۵۹	۰/۴۳۴	۰/۴۱۸	۷/۱۰۶۱۷

نتایج این آزمون حاکی از آن است که، مقدار ضریب همبستگی بین متغیرها ۰/۶۵۹ می باشد. همچنین مقدار ضریب تبیین تعدیل شده که برابر با ۰/۴۱۸ می باشد، نشان می دهد که متغیرهای تحقیق توانسته اند حدود ۴۲ درصد از کل تغییرات متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) را پیش بینی کنند. به عبارت دیگر، مجموعه متغیرهای مستقل، ۴۲ درصد از واریانس متغیر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور مورد مطالعه را پیش بینی (برآورد) می کنند.

جدول (۹): معنی داری آزمون F

مجموع مجدورات	درجه آزادی	مجدور میانگین	آزمون F	سطح معنی داری	رگرسیون
۵۴۳۷/۰۹۸	۴	۱۳۵۶/۵۲۴	۳۶/۸۶۳	۰/۰۰۰	باقیمانده
۲۰۶۹/۶۶۸	۱۴۰	۵۰/۴۹۸			جمع
۱۲۴۹۵/۷۷	۱۴۴				

با توجه به معنی داری مقدار آزمون F (۲۶/۸۶۳) در سطح خطای کوچک تر از ۰/۰۱، می توان نتیجه گرفت که مدل رگرسیونی تحقیق مرکب از چهار متغیر مستقل و یک متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) مدل خوبی بوده و مجموعه متغیرهای مستقل قادرند تغییرات دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور را تبیین کنند.

جدول شماره (۱۰): ضرایب استاندارد شده و سطح معنی داری متغیرهای مستقل

متغیر مستقل	ضرایب استاندارد نشده	خطای معیار	ضرایب استاندارد شده	T	سطح معنی داری
	B		Beta		
مقدار ثابت	۱۴/۴۵۸	۷/۲۱۷		۲/۰۰۳	۰/۰۴۷
الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه های جنسیتی	۰/۳۸۲	۰/۰۶۵	-۰/۱۶۸	۰/۱۱۷	۰/۹۰۷
فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه	۰/۴۳۴	۰/۰۸۷	-۰/۳۳۸	۴/۹۷۹	۰/۰۰۰
عدم باور زنان به توانایی خویش	۰/۴۷۵	۰/۰۸۲	۰/۴۰۳	۵/۷۵۹	۰/۰۰۰
فرهنگ سیاسی	۰/۳۶۱	۰/۱۲۶	-۰/۱۸۹	۲/۸۵۸	۰/۰۰۵

همان گونه که در جدول فوق مشاهده می شود، بخش اول، ضرایب تأثیر رگرسیونی هر متغیر مستقل بر متغیر وابسته را نشان می دهد. در این بخش، تفسیر ضرایب رگرسیونی بر اساس ضریب بتا (Beta)

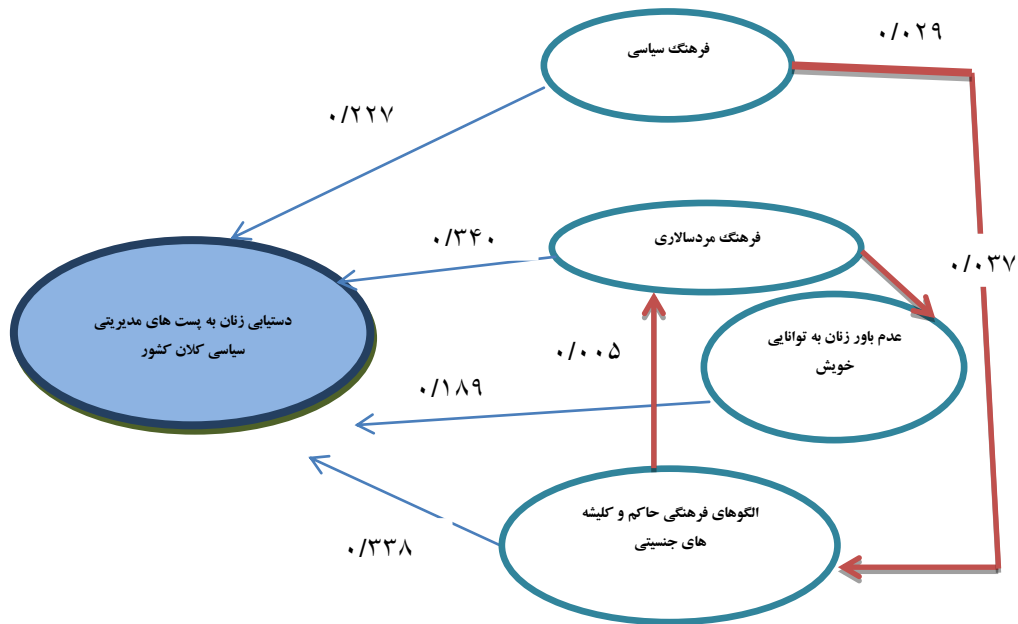
بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

انجام می‌گیرد. زیرا این آماره نشان‌دهنده ضریب رگرسیونی استاندارد شده هر یک از متغیرهای مستقل بر روی متغیر وابسته تحقیق می‌باشد. بنابراین، می‌توانیم با استفاده از آن، سهم نسبی هر متغیر مستقل در مدل را مشخص کنیم. مقایسه متغیرها نشان می‌دهد که: اولاً، تأثیر متغیرهای عدم باور زنان به توانایی خویشتن، فرهنگ سیاسی، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی به عنوان متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور معنی‌دار است. به طوری که ضریب رگرسیونی استاندارد شده برای متغیرهای عدم باور زنان به توانایی خویشتن، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی در سطح خطای کوچک‌تر از ۰/۰۱ معنی‌دار است. ثانیاً، عدم باور زنان به توانایی خویشتن با ضریب رگرسیونی ۰/۴۰۳، متغیر فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه با ضریب رگرسیونی ۰/۳۳۸ و متغیر فرهنگ سیاسی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۸۹، متغیر الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۶۸ به ترتیب بالاترین تأثیر رگرسیونی را روی متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) داشته‌اند.

تحلیل مسیر؛ تحلیل مسیر از جمله تکنیک‌های چند متغیره می‌باشد که علاوه بر بررسی اثرات مستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته، اثرات غیر مستقیم این متغیرها را مد نظر قرار می‌دهد و روابط بین متغیرها را مطابق با واقعیت‌های موجود، در تحلیل وارد می‌کند.

جدول (۱۱): محاسبه اثرات مستقیم و غیر مستقیم موانع فرهنگی موثر بر دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور

متغیرهای مستقل	اثر مستقیم	اثر غیر مستقیم	مجموع اثرات مستقیم و غیر مستقیم
کلیشه‌های جنسیتی	۰/۳۳۸	۰/۰۰۵	۰/۳۴۳
فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه	۰/۳۴۰	۰/۰۳۷	۰/۳۷۷
عدم باور زنان به توانایی خویشتن	۰/۱۸۹	-----	۰/۱۸۹
فرهنگ سیاسی	۰/۲۲۷	۰/۰۲۹	۰/۲۵۷



شکل (۲): مدل تحلیل مسیر

متغیرهای که به صورت مستقیم بر متغیر دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان کشور تأثیر گذار بوده‌اند: متغیر فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه با ضریب رگرسیونی ۰/۳۴۰، متغیر الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی با ضریب رگرسیونی ۰/۳۳۸، متغیر فرهنگ سیاسی با ضریب رگرسیونی ۰/۲۲۷، عدم باور زنان به توانایی خویش با ضریب رگرسیونی ۰/۱۸۹ به ترتیب بالاترین تأثیر رگرسیونی را روی متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) داشته‌اند.

متغیرهای که به صورت غیر مستقیم بر دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان کشور تأثیر گذاشته‌اند عبارتند از: الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی ۰/۰۰۵، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه ۰/۰۳۷، فرهنگ سیاسی ۰/۰۲۹.

بحث و نتیجه‌گیری

مشارکت زنان در عرصه سیاست و تصمیم‌گیری، نقش به‌سزایی در توسعه و نوسازی هر کشور دارد و با درک اهمیت این مشارکت، هر کشوری باید تلاش کند که موانع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مشارکت زنان را مرتفع سازد تا زمینه دستیابی به رشد و شکوفایی جامعه در همه عرصه‌ها فراهم گردد. پایگاه زنان در جامعه ایران در چند دهه‌ی اخیر تحولاتی را تجربه نموده است. انبوه زنان که غالباً در جامعه ایرانی در حاشیه‌ی مناسبات اجتماعی و سیاسی نگه داشته شده بودند، با افزایش سطح سواد و گسترش آموزش عالی به ارتقاء توانمندی‌های خود دست یافته‌اند و هم‌اکنون طالب سهم بیشتری از

بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

مدیریت سیاسی جامعه هستند؛ با این وجود زنان سهم ناچیزی در عرصه‌ی مدیریت سیاسی کلان کشور را بر عهده دارند. لذا این پژوهش با هدف بررسی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور (بعد از انقلاب اسلامی ایران) انجام پذیرفت و موانع فرهنگی چون عدم باور زنان به توانایی خویشتن، فرهنگ سیاسی، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی در دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور مورد بررسی قرار گرفتند.

در این زمینه نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که بین عدم باور زنان به توانایی خویشتن و دستیابی به مدیریت سیاسی کلان کشور با سطح معنی‌داری کم‌تر از $0/000$ و ضریب همبستگی $-0/691$ رابطه معنادار معکوسی برقرار می‌باشد با توجه به قدر مطلق شدت این رابطه قوی ارزیابی می‌شود به عبارت دیگر هر چقدر عدم باور زنان به توانایی خویشتن به‌عنوان یک مانع فرهنگی افزایش یابد دستیابی به مدیریت سیاسی کلان کشور کاهش می‌یابد و بالعکس. نتایج بدست آمده از آزمون فرضیه این پژوهش با یافته‌های پژوهش صادقی فسائی و خادمی (۱۳۹۵) همسو می‌باشد.

دومین فرضیه اصلی فرهنگ سیاسی و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور بود که در ذیل این فرضیه، فرضیه‌های فرعی مطرح شدند. شاخص‌هایی که برای سنجش این متغیر مطرح شدند سه شاخص ارزش‌های سیاسی، دانش‌های سیاسی و نگرش‌های سیاسی (نسبت به نظام سیاسی) بود که هر سه این سه شاخص‌ها با دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور رابطه معناداری داشتند. به عبارت دیگر هر چقدر زنان با ارزش‌های سیاسی حاکم موافق باشند به همان میزان دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان افزایش می‌یابد و بالعکس، در صورتی‌که ارزش‌های سیاسی حاکم در جامعه در جهت جنسیتی کردن فضای سیاسی جامعه عمل کنند به مانع مهمی در دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی تبدیل می‌شود. هم‌چنین هر چقدر میزان دانش سیاسی زنان پایین‌تر باشد به همان میزان دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان کاهش می‌یابد و بالعکس. و نیز هر چقدر زنان نسبت به نظام حاکم نگرش بدبینانه‌تری داشته باشند به همان میزان دستیابی آنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان کاهش می‌یابد و بالعکس. نتایج بدست آمده از آزمون فرضیه این پژوهش با یافته‌های پناهی و بنی فاطمه (۱۳۹۴) همسو می‌باشد.

در این زمینه نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که بین فرهنگ مردسالاری و دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور با سطح معنی‌داری کم‌تر از $0/000$ و ضریب همبستگی $I = -0/675$ رابطه معنادار معکوسی برقرار می‌باشد با توجه به قدر مطلق شدت این رابطه قوی ارزیابی می‌شود به عبارت دیگر با تسلط فرهنگ مردسالاری در جامعه، زنان فرصت حضور و دستیابی به پست‌های مدیریتی کلان

را نخواهند داشت. نتایج بدست آمده از آزمون فرضیه این پژوهش با یافته‌های پژوهش مدرس‌زاده، نوابخش و نوروزی (۱۳۹۷) و فرزانا بری (۲۰۰۵) همسو می‌باشد.

آخرین فرضیه نشان می‌دهد که دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور با الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی رابطه معناداری دارد و با توجه به ضریب همبستگی که برابر است با $r=0/585$ شدت این رابطه متوسط ارزیابی می‌شود به عبارت دیگر در صورتی که الگوهای فرهنگی حاکم بر اساس کلیشه‌های جنسیتی پایه گذاری شده باشند به همان نسبت دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور کاهش می‌یابد. در فرآیند جامعه پذیری، کلیشه‌های جنسیتی از طریق خانواده و نهادهای دیگر به افراد جامعه انتقال می‌یابد و الگوهای فرهنگی حاکم در جامعه در جهت تقویت کلیشه‌های جنسیتی عمل می‌کنند و می‌توانند نقش بسیار اساسی و مهمی در پایگاه اجتماعی سیاسی زنان جامعه خود ایفا کنند. که این کلیشه‌های جنسیتی در جامعه ایران به عنوان مانعی بر سر راه تحرک اجتماعی و سیاسی زنان عمل می‌کنند. نتایج بدست آمده از آزمون فرضیه این پژوهش با یافته‌های گولومبوک، فی‌وش (۱۳۸۲) و آندره (۱۳۷۲) همسو می‌باشد.

نتایج رگرسیون چند متغیره نشان داد که متغیرهای تحقیق توانسته‌اند حدود ۴۲ درصد از کل تغییرات متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) را پیش‌بینی کنند. ضریب رگرسیونی استاندارد شده برای متغیرهای عدم باور زنان به توانایی خویشتن، فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه و الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی در سطح خطای کوچک‌تر از ۰/۰۱ معنی‌دار است. عدم باور زنان به توانایی خویشتن با ضریب رگرسیونی ۰/۴۰۳، متغیر فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه با ضریب رگرسیونی ۰/۳۳۸ و متغیر فرهنگ سیاسی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۸۹، متغیر الگوهای فرهنگی حاکم و کلیشه‌های جنسیتی با ضریب رگرسیونی ۰/۱۶۸ به ترتیب بالاترین تأثیر رگرسیونی را روی متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) داشته‌اند. با توجه به نتایج بدست آمده می‌توان گفت که در بین موانع فرهنگی مؤثر بر دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی کلان کشور، عدم باور زنان به توانایی خویشتن بیش‌ترین تأثیر رگرسیونی را روی متغیر وابسته (دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور) داشته است. به گونه‌ای که با تغییر نگرش زنان نسبت به توانایی‌های خود می‌توان تا حدودی زمینه‌های لازم را در جهت حضور آنان در مناصب سیاسی کلان کشور فراهم آورد. با توجه به نتایج بدست آمده از پژوهش پیشنهادهایی به شرح ذیل مطرح می‌گردد:

۱- سیاست‌گذاری، طراحی و تدوین برنامه جامع در جهت ارتقای توانایی و توانمندسازی دختران و زنان از طریق نهاد خانواده و آموزش و پرورش و رسانه‌های جمعی.

بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

- ۲- برای جلوگیری از بازتولید و زدودن کلیشه‌های جنسیتی لازم است قبل از اینکه از زنان و مردان به عنوان جنس‌های مخالف یاد شوند آن‌ها را به عنوان موجودات انسانی معرفی کرد که هیچ یک از آن‌ها فراتر یا فروتر از جنس دیگر نیست.
- ۳- با نیاز سنجی و بازنویسی کتب درسی می‌توان بسیاری از کلیشه‌های جنسیتی منفی را درباره زنان اصلاح کرد.
- ۴- ارائه تصویر واقعی و درست از توانمندی زنان موفق و نیاز جامعه به حضور حداکثری زنان به عنوان نمایندگان نیمی از جمعیت جامعه در عرصه‌های سیاسی توسط رسانه‌های جمعی.
- ۵- برای دستیابی به توسعه پایدار، فراهم کردن زمینه حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ضرورت دارد.
- ۶- برای پیگیری امور زنان در زمینه‌های مختلف و رفع موانع فعالیت آنان در زمینه‌های سیاسی، تشکیل سازمان با کارویژه مشخص لازم است.
- ۷- تشکیل کارگاه‌هایی برای توانمندسازی زنان در جهت ایجاد فرصت‌های برابر و تقویت مهارت و آموزش و تشویق زنان به خودباوری.
- ۸- ارتقای سطح دانش سیاسی از طریق آموزش عالی، رسانه‌های همگانی و برگزاری کرسی‌های هم‌اندیشی سیاسی در جهت شکل‌گیری ارزش‌های سیاسی و تقویت نگرش سیاسی به‌عنوان شاخص‌های فرهنگ سیاسی در جهت دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی سیاسی کلان کشور.

منابع

- ۱- اختر شهر، علی. (۱۳۸۶). مؤلفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی در حکومت دینی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۲- آلموند، گابریل و بینگهام، پاول. (۱۳۷۵). جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی. ترجمه‌ی علیرضا طیب. مجله سیاسی-اقتصادی، صص ۱۱۴ - ۱۱۳.
- ۳- آندره، میشل. (۱۳۷۲). جنبش اجتماعی زنان. ترجمه‌ی هما زنجانی‌زاده. تهران: نشر لیکا.
- ۴- پناهی، محمد حسین و بنی‌فاطمه، سمیه السادات. (۱۳۹۴). فرهنگ سیاسی و مشارکت سیاسی زنان. فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۸، صص ۷۸ - ۳۵.
- ۵- پناهی، محمدحسین. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۶- ساروخانی، باقر. (۱۳۸۰). دایرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان، جلد اول.

مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال شانزدهم، شماره شصت و دوم، پاییز ۱۳۹۸

- زارعی، آرمان. (۱۳۸۸). تأثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران. تهران: انتشارات باز.
- دال، رابرت. (۱۳۷۴). تجزیه و تحلیل جدید سیاست. ترجمه‌ی حسین ظفریان. تهران: مردنیز، چاپ اول.
- شکوهی کوچی، زهرا. (۱۳۹۴). بررسی عوامل اجتماعی- فرهنگی مرتبط با مشارکت سیاسی زنان یزد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. دانشگاه یزد.
- صادقی فسائی، سهیلا و خادمی، عاطفه. (۱۳۹۵). فراتحلیل چهار دهه پژوهش در حوزه مشارکت زنان. مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، سال ۱۴، شماره دوم، صص ۶۲-۳۵.
- صفری، حسین؛ دانش، پروانه؛ سفیری، خدیجه و فخرایی، سیروس. (۱۳۹۷). تبیین نابرابری جنسیتی در سازمان‌های مردم‌نهاد استان آذربایجان شرقی. فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره ۷، شماره ۱، ۲۰۰-۱۷۹.
- کرلینجر، فرد. ان. (۱۳۷۷). مبانی پژوهشی در علوم رفتاری. ترجمه‌ی حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند. تهران: پارسا. جلد دوم.
- گروسی، سعیده. (۱۳۸۴). بررسی تأثیر باورهای قالبی بر نابرابری جنسیتی در شهر کرمان و روستاهای پیرامون آن. رساله دکتری، دانشگاه شیراز.
- گولومبوک، سوزان؛ فی وش، رابین. (۱۳۸۲). رشد جنسیت. ترجمه‌ی مهرناز شهرآرای. تهران: ققنوس.
- گروسی، سعیده. (۱۳۸۴). بررسی تأثیر باورهای قالبی بر نابرابری جنسیتی در شهر کرمان و روستاهای پیرامون آن. رساله دکتری، دانشگاه شیراز.
- مجتهدزاده، پیروز و حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۸۸). برابرسازی معنایی واژگان جغرافیای سیاسی: فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره اول.
- مدرس‌زاده، شیوا؛ نوابخش، مهرداد و نوذری، حسینعلی. (۱۳۹۷). عوامل مؤثر بر توانمندشدن زنان نخبه‌ی سیاسی (مورد مطالعاتی: زنان نماینده در مجلس شورای اسلامی). پژوهش‌نامه زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره دوم. ۱۲۷-۱۰۱.
- مک‌کی، ماتیو و فائینگ، پاتریک. (۱۳۸۴). زندانیان باور. ترجمه‌ی زهرا اندرز. تهران: انتشارات آسیم.
- میرکمالی، سید محمد و ناستی‌زایی، ناصر. (۱۳۸۸). موانع ارتقای زنان به پست‌های مدیریتی میانی و عالی از دیدگاه دبیران زن شاغل در آموزش و پرورش. فصلنامه پژوهش‌های مدیریتی. سال دوم. شماره پنجم. ۷۸-۵۷.

بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی دستیابی زنان به مدیریت سیاسی کلان کشور ...

- ۲۰- میشل، آندره. (۱۳۷۶). پیکار با تبعیض جنسیتی پاکسازی کتاب، خانه، مدرسه و جامعه از کلیشه‌ها. ترجمه‌ی محمد جعفر پوینده. تهران: انتشارات نگاه.
- میلبراث، لستر و لیل، گوئل. (۱۳۸۶). مشارکت سیاسی. ترجمه‌ی سید رحیم ابوالحسنی. تهران: میزان.
- نوروزی باغکمه، قدرت‌الله و حیدریان دولت آبادی، محمدجواد. (۱۳۹۷). جایگاه حقوق اساسی بانوان در راستای مشارکت سیاسی. فصلنامه مطالعاتی صیانت از حقوق زنان. سال سوم. ۵۸ - ۱۳.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۹). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم. ترجمه‌ی احمد شها. تهران: انتشارات روزنه.

- Bari, Farzana. (2005). Womens Political Participaition: Issues and Challenges. United Naitions. EGM/WPD-EE. Bangkok,Thailand PP.8-11.
- Ferree, Mary marx. (1977). A Women for presiden: changing Responses: 1958- 1972. Public Opinion Quarterly. Vol, 37 (fall): 390- 399.
- Lipset, S.M. (1973). Political Man. New York. Free Press.
- Seguino, S. Were, M. (2014). Gender, Development, and Growth in Sub-Saharan Africa. Journal of African Economies. Forthcoming, P.P 18-13.
- Welch, Susan. (1978). Recruitment of Women to Public Office: A Discriminant Analysis.Western Political Quarterly. Vol.XXVIII, NO3 (September): 272- 330.
- United Nations Development Programme (UNDP). Human Development Report ۲۰۱۴ Sustainability and Equity: A Better Future for All. New York ۲۰۱۴.